



عنوان درسنامه: کیمیا

- موضوع: عقاید (معاد)
- مخاطب: نوجوان
- دسته: عقاید – جهان بینی الهی
- هدف اصلی: افزایش ایمان به غیب و آخرت همراه با اصلاح نگاه به مرگ

سیر درسنامه / روش تدریس

- آیا انسان می تواند زندگی جاوید داشته باشد؟
- چرا از مرگ می ترسیم؟
- جاودانگی چطور با از بین رفتن بدن در قبر ممکن است؟
- جسمانی بودن معاد
- داستان عزیز نبی و حضرت ابراهیم و چهار پرنده
- روش تدریس: توضیحی فعال (پرسش و پاسخ، قصه گویی و بیان حکایت و...)

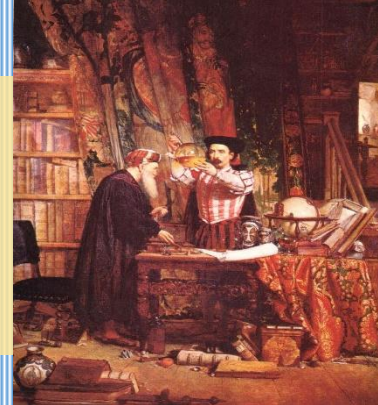
خواهی نخوری ز تیم ابلیس شکست

باید به دفاع از دل و دیده نشست
دروازه دل به روی آن باید بست

• خواهی نخوری ز تیم ابلیس شکست
• چون شوت شود به سوی دل توپ گناه



امروز می خواهیم درباره کیمیاگری صحبت کنم



عرض سلام و احترام دارم خدمت رفقای خودم. بچه ها امروز می خواهیم راجع به یک موضوع خیلی خیلی مهم و اثر گذار تو زندگی مون صحبت کنیم. (کلمه کیمیا رو روی تخته با خط فانتزی می نویسیم)

بچه ها کسی تا حالا چیزی در مورد کیمیا و کیمیاگری شنیده؟ کسی میتونه بگه کیمیا یعنی چی؟ و کیمیاگرها دنبال چی بودند؟

کیمیاگری حدود **2500 سال** در بین‌النهرین، مصر باستان، ایران، هند، چین، یونان، روم، در تمدن اسلامی، و سپس در اروپا رواج داشته است و از 6 الی 7 قرن قبل از میلاد مسیح تا قرن 19 یکی از علوم مطرح و بسیار پرطرفدار بوده و تمام دنیا **از شرق تا غرب عالم دنبال کیمیا بودند.**

کیمیایاها عمدتا دنبال دو چیز بودند

تبدیل فلزات کم ارزش مثل مس به فلزات گرانبها مثل طلا، که اگه موفق میشدند باعث میشد که خیلی پولدار بشوند و به این وسیله می تونستند یک زندگی خوب برای خودشون فراهم کنند و هرچیزی که می خواستند رو تهیه کنند.

دنبال ماده ای به نام "اکسیر" بودند. می دونید اکسیر چه آرزویی رو برآورده می کنه؟ عمر جاودان. طوری که هیچ وقت نمی میرند.

ایک تایمز 28 اردیبهشت 1397

همین علم کیمیا از قرن 19 به بعد شد ریشه علم شیمی و به علوم پزشکی کمک زیادی کرد؛ امروزه هم همه پزشک ها و مراکز تحقیقاتی پزشکی دنبال راههایی هستند که بتونند کاری کنند انسان عمر طولانی تری داشته باشه و حتی اگر بتونند به انسان زندگی جاودان بدهند. اما یک سوال مهم؛



آیا واقعاً انسان می تواند دارای زندگی جاودان باشد؟

اتفاقاً خدای مهربون به این علاقه ما به **جاودانگی که نیاز فطری** ماست توجه کرده، و این نعمت بزرگ را در اختیار ما قرار داده، منتها راه جاودانه شدن عبور از دنیای فانی و رسیدن به سرای باقی و ابدی است.

از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است که فرمودند: در قیامت خداوند مرگ را از میان می برد و ندا میدهد: «ای **اهل بهشت!** همیشه در بهشت خواهید بود و مرگی برای شما نیست، و ای **اهل جهنم،** همیشه در جهنم خواهید بود و برای شما مرگ نیست» / منازل الآخره شیخ عباس قمی.

چرا از مرگ می ترسیم؟ (1) چون آخرتمان را خراب کردیم

یکی اومد پیش جناب ابوذر صحابی پیامبر(ص) پرسید چرا ما از مرگ می ترسیم؟ ایشان جواب دادند: چون شما دنیاتون رو آباد کردید و آخرتون رو خراب، و دوست ندارید از یک جای آباد به یک جای خراب منتقل بشوید.

کافی ج 2 ط اسلامیة ص 458.

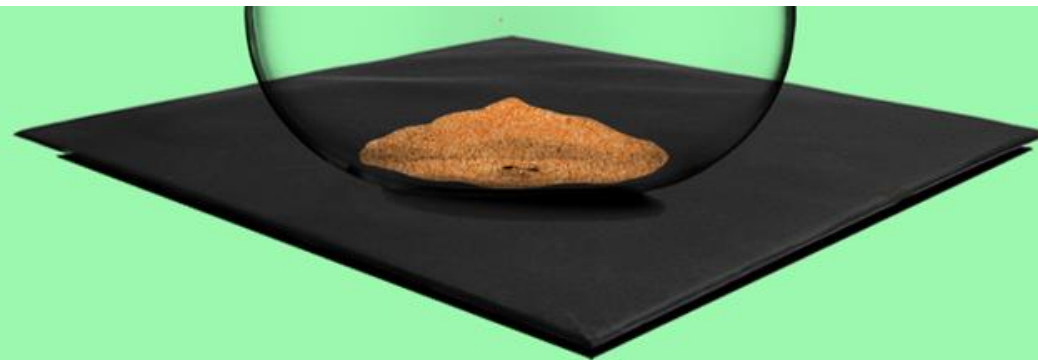
بچه ها این دنیا مثل یک مزرعه می مونه که ما فردای قیامت هرچی اینجا کشت کردیم درو میکنیم / تنبیه الخواطر ج 1 ص 183. یعنی این که بهشتی بشیم یا جهنمی وابسته به عمل ماست.



اگر فردا کارنامه بدهند چه حالی دارید؟

فرض کنید فردا روزیه که میخوان کارنامه ها رو بدن؟ بچه ها چه حالی دارن؟ اونی که خیلی درس خونده خوشحاله که فردا کارنامه اش رو میدن و به عنوان شاگرد ممتاز بهش جایزه هم میدن و همه تشویقش میکنن. اصلا منتظره زودتر فردا برسه. شب همش میگه خدایا چرا اینقدر عقربه های ساعت یواش حرکت میکنه، هی میره میگه ماما چرا صبح نمیشه.

اما به عکس اونی که هیچی درس نخونده و میدونه که امتحانها رو خراب کرده، هی خدا خدا می کنه فردا اصلا نیاد؛ خدایا این عقربه های ساعت چقدر تند میرن انگار با هم مسابقه گذاشتند. به طور کلی کسی که خلافتکاره از پلیس میترسه، کسی که خیانت و دزدی کرده میترسه گیر بیفته.



ملا نصر الدین در قبری خالی دراز کشیده بود

نقل می کنند که کنار روستای ملانصرالدین قبرستانی بود زمانی که در حال سرزدن به آنجا بود دید یک قبری شکافته است. ملا نصر الدین در قبر دراز کشید. نزدیک غروب بود که جمعی از دوستان با اسب و الاغ وارد قبرستان شدند. بخاطر سرو صدایی که ایجاد شده بود ملانصرالدین فکر کرد که نکیر و منکر هستند که آمده اند. ترسید و یکباره از جای خود بلند شد. سوارکارهای هم فکر کردند مرده زنده شده ترسیدند. قاطرهای آنها رم کرد و به هم ریختند. وقتی فهمیدند که ملانصرالدین یک چنین کاری کرده است حسابی ملا را کتک زدند. او نیز با لباس پاره و خونی از دست آنها فرار کرد و به منزل آمد. همسر او گفت چه شده است؟ گفت که من یک چنین کاری کردم. زمانی که یک مقدار آرام گرفت همسر از او پرسید از عالم قبر چه خبر؟ ملانصرالدین گفت اگر قاطر کسی را رم ندهید با شما کاری ندارند. درواقع اگر قاطر کسی را رم ندهیم و در دنیا ظمی نکنیم با ما کاری ندارند.



چرا از مرگ می ترسیم؟ (2) جهالت نسبت به مرگ

جهل نسبت به هر چیزی نگرانی می آورد، مثلاً راننده ای که در یک جاده ی تاریک و ناشناخته حرکت میکند، نگران است. از این وحشت دارد که هر لحظه چه اتفاقی میخواید پیش بیاید. این هول و هراسش خیلی بیشتر است از راننده ای که میداند در جاده ای حرکت میکند که زیر پاهاش دره است و جاده پیچ و واپیچ است. چون اینجا راننده علم دارد و میداند فلذا احتیاطات لازم را میکند.

بعضیها تا اسم مرگ میاد میگن آه هه حاج آقا دوباره میخواد درباره مرگ و قیامت صحبت کنه! اصلاً آخوندها همش میخوان مردم را بترسونند!

ولی واقع امر اینه که اتفاقاً وقتی درباره مرگ و قیامت اطلاعات کافی به دست بیارید، ترستون برطرف میشه، پس باید خوشحال باشید و بخواید که در این باره براتون صحبت کنند.

چرا از مرگ می ترسیم؟ (3) وابستگی شدید به دنیا

یکی از علمای ربانی نقل می کرد در ایام طلبگی دوستی داشتم که ساعتی داشت و بسیار به آن علاقه مند بود و همواره در یاد آن بود که گم نشود و آسیبی به آن نرسد. (مثل ما و دوچرخه ها یا گوشی موبایلمون) او بیمار شد و حالت جان دادن پیدا کرد، در این میان یکی از علما در آنجا حاضر بود و او را تلقین می داد و می گفت: بگو «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، او در جواب می گفت: «نشکن، نمی گویم». ما تعجب کردیم که چرا او به جای ذکر خدا، می گوید: نشکن نمی گویم، همچنان این معما برای ما بدون حل ماند، تا این که حال آن دوست بیمارم اندکی خوب شد و من از او پرسیدم: این چه حالی بود که پیدا کردی؟ ما می گفتیم بگو: لا اله الا الله، تو در جواب می گفتی: نشکن نمی گویم. او گفت: اول آن ساعت را بیاورید تا بشکنم، آن را آوردند و شکست، سپس گفت: من دلبستگی خاصی به این ساعت داشتم؛ هنگام احتضار، شما می گفتید بگو: لا اله الا الله؛ و من شیطان را می دیدم که همان ساعت را در یک دست خود گرفته، و با دست دیگر چکشی بالای آن ساعت نگه داشته و می گوید: اگر بگوئی لا اله الا الله، این ساعت را می شکنم، من هم به خاطر علاقه وافری که به ساعت داشتم می گفتم: ساعت را نشکن، من لا اله الا الله نمی گویم!!

اشتهاردی محمدعلی، پنجاهی از تاریخ، ج 1، ص 154



مسابقه توپ شیطان

وسایل مورد نیاز: توپ یا بادکنک ضخیم، ماژیک غیر وایت برد

این توپ توپ شیطونه، پیا تودستت نمونه، هرکی تو دستش بمونه، از مسابقه بیرون میمونه

5 تا 7 نفر را جهت شرکت در مسابقه انتخاب و از شون خواسته میشه هر کدام چند تا از کارهایی که خدا به ما گفته انجام ندید و گناه محسوب میشن که باعث میشه آخرت ما رو خراب کنه را با ماژیک روی توپ بنویسند. بچه ها کنار هم می ایستند و به ترتیب توپ را مادامی که شعر(این توپ توپ شیطونه، پیا تودستت نمونه، هرکی تو دستش بمونه، از مسابقه بیرون میمونه) توسط شما و بقیه بچه ها خونده میشه در دست یک دیگر جابجا میکنند، هنگام تمام شدن شعر توپ در دست هرکس که باشد او از دور مسابقه خارج میشود. برای غیر منتظره شدن مسابقه میتوان ریتم خواندن شعر را کند و تند کرد یا دو الی سه بار بدون وقفه پشت سرهم خواند.

جاودانگی چطور با از بین رفتن بدن در قبر سازگار است

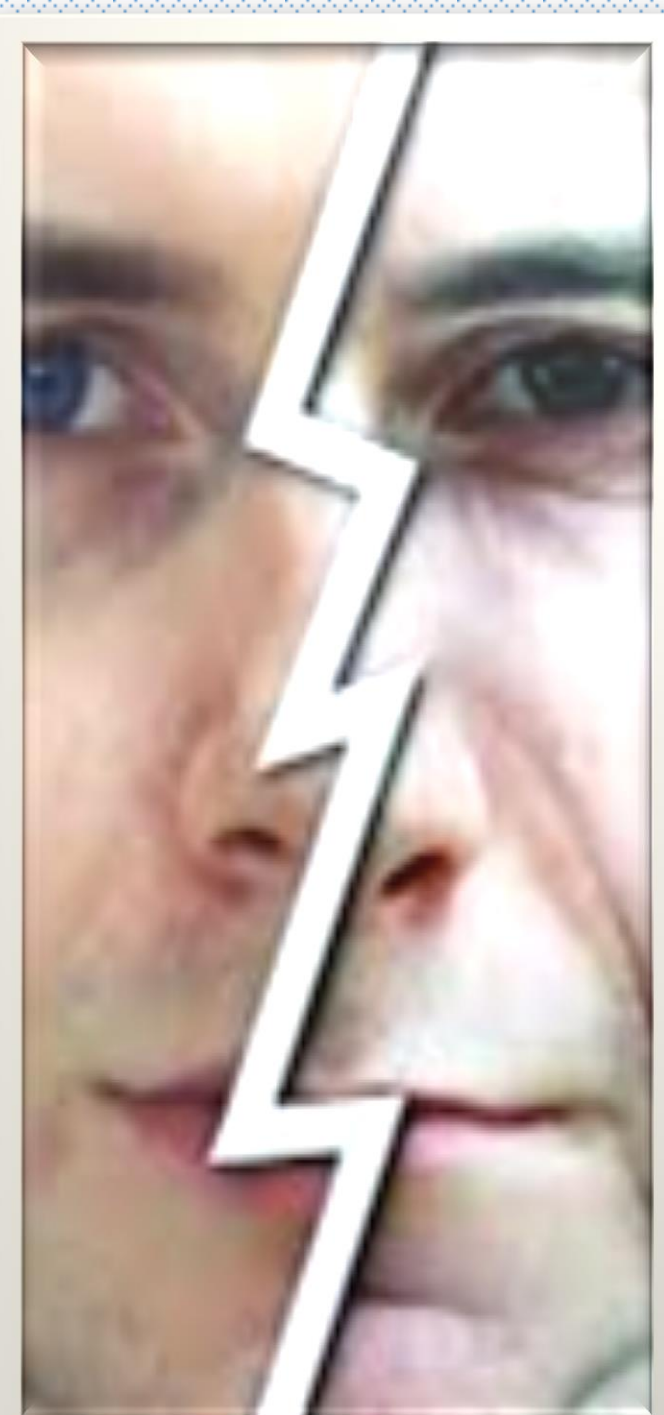
ممکنه برسید: حاج آقا وقتی کسی می میرد بدنش را زیر خاک دفن میکنند و بدن بعد از یه مدت از بین میره پس چطور می گید ما جاودانه هستیم؟

بعضی موجودات مثل جیرجیرک هر سال پوست اندازی می کنند، یعنی از پوست کهنه و قدیمی خودشون بیرون میان و زندگی جدیدی را آغاز میکنند، درواقع حقیقت و اصل وجود این حیوانات پوستشان نیست پس به راحتی میتونند اون را مثل لباسی که در می آورند، درآورده و کنار بگذارند، حقیقت و اصل در وجود انسانها هم روح است.

وقتی انسانها می میرند در واقع روح از جسم خارج میشه، جسم از بین میره ولی روح همیشه باقی می مونه، بعد از مرگ انسان وارد عالم برزخ می شود. «که یا همچون باغی از باغهای بهشتی پذیرای روح اوست و اگر انسان گنهکار و فاسقی باشه تا برپایی قیامت سختی و عذاب میکشه و یا همچون حفرهای از جهنم روح شخص را عذاب میدهد.» / ترجمه روایت بحارالانوار، ج6، ص275

جسمانی بودن معاد

تا حالا پسری را دیدید که از پدرش پیرتر باشد؟ آیا کسی را سراغ دارید که بعد از صد سال دوباره زنده شود؟ آیا حیوانی را سراغ دارید که بعد از مردن و پوسیدن، جلوی چشم صاحبش به حالت اول برگردد و زنده شود؟ آیا غذائی را می شناسید که صدسال سالم بماند و فاسد نشود؟ همه این سوالات در داستان پیامبری از پیامبران خداوند به نام حضرت عزیر(ع) جواب داده میشه؛



حضرت عزیر (ع) به باغی رفت تا برای همسر باردارش میوه بچیند

حضرت عزیر به باغی در بیرون از شهر رفت تا برای همسر باردارش میوه بچیند. دید درختها سبز و سایه آنها گسترده است و زمان برداشت میوه آنها نزدیک شده است، نغمه بلبلها گوش را می نوازد و پرندگان به طرب آمده اند. عزیر شاخسار درختان را نوازش میداد و آب پای درختان میرساند و باغ را مرتب میکرد، پس از ساعتی کار و تلاش سبدی از انگور و سبده دیگری از انجیر چید تا به منزل بیاورد، سوار بر الاغ خود شد و راه منزل خویش را در پیش گرفت. عزیر در بازگشت خود غرق در اسرار آفرینش و عظمت موجودات بود و آنچنان در فکر فرو رفت، که از مسیر همیشگی اش منحرف شد.

پس از باغ به دهکده ویرانی رسید که پر از اسکلت های پوسیده بود

چند لحظه بعد خود را در میان ویرانه ای دید که از دهکده خرابی حکایت می کرد، پراکندگی خانه های ویران، سقفها و دیوارهای فرو ریخته، وجود استخوانهای پوسیده و اسکلت های متلاشی شده در سکوتی مرگبار، منظره وحشتناکی را ایجاد کرده بود. گویی سالیانی دراز پیش از این بر اثر زلزله دهکده ویران شده و واهالی زیر آوار مانده بودند و پس از سالها، سیلابها و بارشهای تند، خاکها را شسته بود و استخوانها بیرون افتاده بودند.

عزیر با خود فکر می کرد که این بدنهای متلاشی شده که طعمه خاک گشته اند و ابرهای فراوان بر آنها باریده و جریان سیل آنها را به هر سو رانده، چگونه در روز قیامت بار دیگر زنده می شوند؟! (آیه 259 بقره) با ادامه این تفکر و تأمل، کم کم چشمهای عزیر گرم شد و پلکهایش به آرامی روی هم آمد در خواب عمیقی فرو رفت، آنچنان که گویا به مردگان ملحق شده است.



در اندیشه اینک این استخوان‌های چگونه دوباره زنده می‌شود به خواب رفت

خانواده‌ی حضرت عزیر منتظر برگشتن او بودند. دیدند عزیر نیامد به دنبال او رفتند به مزرعه ولی او را نیافتند، چند روزی منتظر بودند گفتند: شاید مسافرتی رفته حتماً بر میگردد، چند روز و چند هفته و چند ماه گذشت و خبری از عزیر نشد... دیگر از بازگشتش نا امید شدند و پیش خود گفتند: حتماً از دنیا رفته. مردم هم از این ماجرا با خبر شدند و مجلس عزا برپا کردند و برای همدیگر از خوبی‌های آن حضرت تعریف کردند. پسر عزیر به دنیا آمد و بزرگ شد. صد سال تمام گذشت. کودکان پیر شدند و عمر پیران پایان یافت، نسل‌ها تغییر کردند، قصرها عوض شدند ولی عزیر هنوز به صورت جسدی بی روح در خواب بود، استخوانهای او پراکنده و اعضایش از هم گسیخته.

عزیر پس از صد سال دوباره زنده شد

تا اینکه خدا خواست که عزیر دوباره زنده شود پس عزیر که استخوانهایش هم پوسیده شده بود با بدنی کامل و نیرومند از جای برخاست بر روی پای خود ایستاد. عزیر با خود اندیشید که از خوابی سنگین بیدار شده است. سپس به جستجوی الاغ خود پرداخت و به دنبال آب و غذا روان شد. فرشته ای به سوی او آمد گفت: فکر می کنی چقدر در خواب بوده ای؟ عزیر بدون دقت و تفکر در اوضاع گفت: يك روز یا کمتر از آن خوابیده ام. فرشته گفت: تو صد سال است که مانند این اجساد در این زمین بوده ای، بارانهای نرم و رگبارهای شدید بر بدنت باریده و بادهای بسیار بر تو وزیده، ولی با گذشت این سالهای طولانی و حوادث مختلف می بینی که خوراکی سالم مانده و آب آشامیدنی تو تغییر نکرده است. فرشته ای خدا به عزیر گفت: خداوند می خواهد تو را نشانه ای برای مردم قرار بدهد، / سوره بقره آیه 259. که چگونه مردگان پس از سالها و پوسیده شدن استخوانها زنده می شوند.



غذای عزیز سالم مانده بود ولی الاغش پوسیده شده بود

فرشته گفت: ای عزیز! حالا به استخوان های الاغت نگاه کن که خداوند چگونه آنها را به هم وصل می کند و سپس گوشت هایش را روی آن قرار می دهد. عزیز وقتی نگاه کرد ، منظره ی جالبی را دید . استخوان های الاغ ، از گوشه و کنار جمع گردید و به هم وصل شد . هر استخوانی سر جای خود قرار گرفت . سپس گوشت الاغ که تبدیل به خاک شده بود از اطراف آن جا جمع شد و به استخوان ها چسبید و حتی رگ ها ، پوست ، موها و دم الاغ هم سرجایش قرار گرفت و الاغ مثل اولش دوباره زنده شد. الاغ بیچاره ی قصه ی ما که از ماجرا بی خبر بود ، فکر می کرد چند ساعتی خوابیده است . او بی خیال خمیازه ای کشید و شروع به علف خوردن کرد. در این جا سؤالی که حضرت عزیز صد سال پیش در آن شهر خرابه از خدا کرد پاسخ داده شد . یعنی با چشم خود دید که چگونه يك مرده ی پوسیده دوباره زنده می شود. عزیز با مشاهده این منظره گفت: "من می دانم که خدا بر هر چیز قادر است."



عزیر پس از زنده شدن به جستجوی خانواده اش به شهر رفت

عزیر بر حیوان خود سوار شد و به جستجوی راه منزل خویش پرداخت. در راه متوجه شد که اوضاع مسیر و خانه ها تغییر کرده وقتی به خانه خود رسید در زد و گفت دنبال خانه عزیر است. **نوجوانی در را باز کرد گفت:** **من نواده عزیر نبی هستم** که همگان از او به نیکی یاد میکنند و اینجا خانه آباء و اجدادی من است، لاجرم عزیر خود را معرفی کرد و حکایت خود را گفت، نوه های عزیر که همگی از عزیر پیرتر بودند جمع شدند و گفتند، پدر ما که پسر تو باشد اکنون پیرمردی سالخورده است و یک عمر از خوبی های تو برای ما میگفت باید به دیدار او برویم؛ همه ی پیران و بزرگان شهر جمع شدند و حتی بعضی از آنها باورشان نمی شد ولی نشانیهایی که عزیر داشت و چیزهایی که میدانست باعث شد همه یقین کنند که او خود عزیر است. از همه عجیب تر آن بود که حضرت عزیر به همان شکل قبلی یعنی سن جوانی بود، ولی فرزند او که پس از مرگش متولد شده بود، صدسال از عمرش گذشته و موهایش سفید شده بود. پسر صد ساله به پدر جوان خود نگاه می کرد و پدر جوان به پسر پیرش خیره شده بود. یکی از معجزات الهی برای تقویت باور مومنان صورت پذیرفت.



مرگ پایان زندگی نیست

زندگی ما به دنیا محدود نمیشه و مرگ پایان زندگی نیست، بلکه **مرگ** **شروعی** است بر **زندگی بی پایان و ابدی**؛

انسان در زندگی دنیایی مانند کشاورزی است که در مزرعه بذر میکارد و کشاورزی میکند و منتظر است تا محصولاتش را برداشت کند، انسان در آخرت نتیجه و محصول، اعمال و رفتارهای خودش را برداشت میکند، حال اگر اعمال صالح و خداپسندانه انجام داده باشد، مثل کشاورزی که گندم و برنج و زعفران کاشته و محصولاتش را برداشت میکند، خوشحال است. اما اگر گناه و اعمال ناشایست انجام داده باشد مثل کسی است که علفهای هرز و گیاهان سمی کاشته، نه تنها سودی برایش ندارد بلکه وزر و وبالش میشود و زندگیش را تباه میکند.



دعا

- يا الله يا رَحْمَنُ يا رَحِيمُ يا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ
- خدایا ایمان خودمان به خودت را تقویت بفرما!
- خدایا ما را برای خودت پاک و خالص بگردان!
- توفیق توبه و عمل صالح به ما عنایت بفرما!
- عاقبت ما ختم به خیر و سعادت بگردان!
- ما را از سربازان امام زمان قرار بده!
- **تعجیل در فرج آقا امام زمان صلوات بفرستید.**



تهیه شده در

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

گروه تامین منابع

